

بوندیم هر گاه که ملك احتیاج را بدو زهره
گفتند ای ملك راجه خرد را بدو زهره خردین حکیم
گفت بوجوب انك سرانجام کار معلوم نیست
و رای ممکنان در شکی نیست که خطا آید یا صفا
بس هوای نقت رای ملك اولین است تا اگر
خلاف صواب آید بعلت متابعت او از صواب
ایچون باشیم **بیت** خلاف رای سلطه رای حقان
بجود حویلی باید دست شستن اگر خود
سازد ترا شست این بیاید گفت انك
ماه و هر دوین **حکایت** ستای کبقران
یافت گفت که من علویم و با فاطمه حجاب
بستم مانند آمد که از حج می آیم و قصید بیسی
ملك بزهره گرسه گفته ام یکی از ندای ملك
از سفر آمد بود گفت من او را عید صبحی
در بهمن دیدم او حاجی چگونه باشد در کمری
گفت بدو ای نهار خن بود در ملاحظه بس علوی
صورت نه بند و شعرش را در زینان انك

کویا

باغند

فریدماندم از برکت ایشان محروم ماندم
و بدین حکایت مستفید شدم و امثال را
همه عمر این نصیحت بکار آید **بیت** بیك
نا ترا شیک در مجلسی بر چند درک
شند که بسی اگر هر که بر بکنند از کلا
سکی در زوی افند کند **مجالس حکایت**
ترا بدک بهمان بادشاهی بود خود
بطعام بنشینند کنه انان حور که
ارادت او بود و چون بنام بر خاستند
بیشتر انان کرد که عادت او بود تا طق
صلاحیت در حق او زیاده کنند **شعر**
ترسم نرایی بکعبه ای اعلا می کین ره که
تو میر و کابتر نمانست خود عقام حویلی
آمد سفره خواست نانا وای کند سیرکی
داشت صاحب فرست گفت ای بدر درها
دعوی سلطان چیزهای خودی گفت درها
نظایح شاه چیزهای خودم که بکار آید

1957